

بسم الله الرحمن الرحيم

فصل اول

موارد تاریخی و جغرافیایی

مقدمه

امام حسین علیه السلام نه تنها به عنوان امام سوم ما شیعیان می باشد بلکه در میان سایر مذاهب و فرق اسلامی نیز دارای جایگاه والایی می باشد. در احادیث اهل تسنن ایشان بعنوان فردی که رضای او، رضای پیامبر صلی الله علیه و آله است، ذکر شده است. همچنین تضمین سروری در بهشت برای ایشان، به برهان عقل، تکلیف دشمن ایشان و جایگاه ایشان در دوزخ را مشخص می کند. در ادامه به ذکر چند سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله پیرامون شخصیت سیدالشهداء علیه السلام از منابع اهل تسنن می پردازیم.

الحسین منی و انا من حسین، احب الله من احب حسینا

سنن ابن ماجه، ج ۱ ص ۵۱، ح ۱۴۴- سنن ترمذی، ج ۵، ص ۶۵۸، ح ۳۷۷۵، باب ۳۱

الحسن و الحسین، سیدا شباب اهل الجنة

مسند احمد حنبل ج ۳، ص ۳، ح ۱۱۰۱۲، ۱۱۶۱۲، ۱۱۶۳۶، ۱۱۷۹۴، ۲۳۳۷۷، ۲۳۳۷۸

من احبهما فقد احبني و من ابغضهما فقد ابغضني

مسند احمد بن حنبل، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۹۶۷۱

همانا مثل اهل بیت من همچون کشتی نوح است. هرکه بر آن سوار گردد، نجات یابد و هرکه از آن سربلندی کند، غرق می گردد.

مستدرک علی الصحیحین، ج ۲، ص ۳۷۳، ح ۳۳۱۲

روایاتی در منابع اهل تسنن از قول امام حسین علیه السلام

هرکس قطره اشکی در عزای ما بریزد، خدای متعال بهشت را به او عنایت خواهد فرمود.

فضایل الصحابه، ج ۲، ص ۶۷۵، ح ۱۱۵۴

در مورد شفا بخش بودن تربت امام حسین علیه السلام

احمد بن حنبل (امام اهل تسنن) می گوید: خارش پوست شدیدی داشتم. قدری از تربت حسین بن علی علیه السلام را بر آن مالیدم و پس از آن

که اندکی به خواب فرو رفته و بیدار شدم، دیدم شفا یافته ام و از بیماری اثری نیست.

الامالی، ج ۱، ص ۲۱۷

۱- شبهات تاریخی، جغرافیایی

۱-۱ دهم محرم سال ۶۱ هجری در پاییز واقع شده بود. بنابراین در فصل گرم سال نبوده است. این موضوع با بحث تشنگی امام و یارانشان

چگونه جمع می شود؟

مهرماه اوایل پاییز است و هوا هنوز هم گرم می باشد. بیشتر سرزمین عراق پست و هموار و گرمسیری است و این یعنی اینکه حتی در

زمستان هم هوای گرمی دارد، مثل شهر آبادان در کشور ما، چه برسد به اوایل پاییز. کشور عراق از جنوب با عربستان سعودی و کویت

هم مرز است و شهر کربلا با نام محلی نینوا مرکز استان کربلا، یکی از شهرهای جنوبی کشور عراق، با جمعیت ۵۷۲،۳۰۰ (۲۰۰۳ م) در

ناحیه غربی رود فرات قرار دارد و فاصله اش تا بغداد ۱۰۵ کیلومتر است. دمای هوا در روزهای تابستان بطور متوسط به ۴۵ درجه می رسد و چون کربلا در جنوب عراق و نزدیکی عربستان سعودی قرار دارد، پس کاملاً واضح است که این شهر دارای آب و هوای گرم و خشک است. امام حسین علیه السلام در تاریخ هشتم ذیحجه از مکه به سمت کوفه عزیمت کردند و در تاریخ دهم محرم به شهادت رسیدند. و این یعنی ۳۲ روز فاصله. در صورتی که در این ۳۲ روز، هم امام حسین علیه السلام و یارانش و هم اسب ها و شتران نیاز به آب داشتند. در ضمن در آن هوای گرم، نیاز به آب چند برابر مواقع دیگر بود. پس مسلم است که پس از مدتی نیاز به آب در آنها احساس می شده است و در روز هفتم محرم که سپاهیان یزید جلوی دسترسی امام حسین علیه السلام و یارانش را به رود فرات که تنها منبع تأمین آب بود، گرفته بودند. امام حسین علیه السلام و یارانش مدت ۳ روز تشنه بوده اند و کسانی که مدت حداکثر ۱۴ ساعت روزه می گیرند و تشنه می مانند، شاید بتوانند بفهمند که دو روز کم آبی و یک روز تشنه ماندن یعنی چه؟ شیر شترها نیز می توانسته فقط تا مدت محدودی تشنگی آنان را رفع کند. در ضمن تعداد شترها کم بوده و نهایتاً می توانسته تعدادی از یاران امام حسین علیه السلام را برای مدتی کوتاه سیراب نماید. همچنین شترها نیز نیاز به آب داشتند و در صورت نبود آب، شیر آنها نیز خشک می شده است.

۲-۱ چگونه ممکن است کسی بتواند رودخانه پر آب فرات را ببندد؟ رودخانه ای که عرض آن در بعضی مناطق به چند صد متر می رسد!
تعداد افراد لشکر امام حسین ۷۲ نفر و تعداد افراد لشکر یزید ۳۰۰۰۰ نفر بود و این یعنی نسبت ۱ به ۴۱۷. یعنی یک نفر از لشکر امام حسین علیه السلام در مقابل ۴۱۷ نفر از لشکر یزید. برای جلوگیری از دسترسی یاران امام حسین علیه السلام به آب، کافی بود چندین نفر از لشکریان با فاصله نسبت به هم در طول رودخانه و در نزدیکی آن قرار گرفته و هر زمان که شخصی از یاران امام حسین علیه السلام برای بردن آب به نزدیکی رودخانه فرات می آمد، به او حمله کنند و قطعا نیز چنین کاری کرده اند. طول رودخانه فرات ۲۸ کیلومتر و بسیار طولانی بود و چون یاران امام حسین علیه السلام تشنه بودند، پس مسلماً نمی توانستند مسافت زیادی را برای آوردن آب در طول رودخانه بروند تا به جایی برسند که لشکریان یزید در آنجا حضور نداشته باشند. پس کافی بود لشکریان یزید در طول محدودی از رودخانه فرات قرار گرفته و از دسترسی یاران امام حسین علیه السلام به آن جلوگیری کنند.

۳-۱ اگر امام حسین علیه السلام برای جنگ می رفته، چرا خانواده و بچه های کوچکش را همراه آورده بوده؟
ساکین کوفه و سران قبایل آن، به امام حسین علیه السلام، هفت قاصد با کیسه های فراوان از نامه فرستادند که دو تای اولش در ۱۰ رمضان ۶۰ (۱۳ ژوئن ۶۸۰) به مکه رسید و در نامه ها نوشته بودند که از حکومت بنی امیه اطاعت نمی کنند و به نماز جمعه که امام جماعت آن، والی شهر کوفه بود، نمی روند. اگر امام حسین علیه السلام به کوفه بیاید، والی کوفه را از شهر بیرون خواهند نمود. (پس امام به قصد جنگ نرفته بودند) و بی صبرانه منتظر آمدن امام حسین علیه السلام به کوفه و برپایی حکومت اسلامی توسط نوه پیامبر صلی الله علیه و آله هستند. امام حسین علیه السلام برای اینکه مطمئن شود سخن آنها صحت دارد، پسرعموی خود مسلم ابن عقیل را به آنجا فرستاد. زمانی که مسلم ابن عقیل به کوفه رسید، مردم کوفه به او خوشامد گفتند و ۱۸۰۰۰ نفر با وی بیعت کردند. سپس مسلم ابن عقیل نامه ای به امام حسین علیه السلام فرستاد و گفت ۱۸۰۰۰ نفر با من بیعت کرده اند و منتظر آمدن شما هستند. اما به فاصله چند روز، کوفیان اطراف او را خالی کردند و عبیدالله ابن زیاد دستور داد مسلم ابن عقیل را از پشت بام خانه ای به زمین اندازند و وی به شهادت رسید و بدین ترتیب نتوانست نامه ای به امام حسین علیه السلام بفرستد و از آمدن او به کوفه جلوگیری کند. پس کوفیان امام حسین علیه السلام را برای برپایی حکومت اسلامی به کوفه دعوت کرده بودند، نه جنگ. و مردم بارها دلیل عزیمت به کوفه را از امام حسین علیه السلام پرسیده بودند و او نیز بارها یک جمله به عنوان جواب گفته بود:

من برای احیای اسلام و اصلاح امت جدم و امر به معروف و نهی از منکر به کوفه می روم. پس مسلم بود که امام حسین علیه السلام باید با خانواده اش به کوفه می رفته است. در غیر این صورت مولا علی علیه السلام و یا پیامبر صلی الله علیه و آله برای جنگ خانواده هایشان را همراه خود نمی کردند. البته امام از همراهی خانواده مقاصدی داشتند که شاید یکی از آنها حرکت شهر، به شهر بانو زینب علیه السلام است که به امر امام سجاد علیه السلام به تبیین اسلام پرداختند.

۴-۱ سالهاست مردم ما برای حسین علیه السلام بر سر و سینه می زنند، در حالی که نمی دانند او را برای چه کشتند: یکی از سرداران یزید زنی زیبا به نام ارینب داشت و یزید عاشق وی شد و شعرهای فراوان در مدح او خواند. از سویی با نامه های کوفیان، حسین علیه السلام مصمم می شود که به کوفه برود. در دمشق یزید با راهنمایی معاویه سردار را به سفر می فرستد و وقتی سردار برمی گردد، شهر را از این شایعه پر می کنند که ارینب در غیاب شوهر زنا کرده است. شوهر هم فوراً زن را طلاق می دهد و حسین علیه السلام فوراً زن را رها کرده، عقد می کند. یزید به حسین علیه السلام پیغام داد که اگر سرت را می خواهی، زن را طلاق بده. حسین علیه السلام زن را پس نفرستاد و بخاطر نامه هانی به سوی کوفه رفت و در کربلا کشته شد.

نکته جالب این است که این داستان در هیچ یک از کتب مهم تاریخی و یا روایی شیعه نقل نشده است و جالب آنکه حتی کتب طراز اول اهل سنت در تاریخ و حدیث نیز کوچکترین اشاره ای به آن نمی کنند. با کمی جستجوی بیشتر، مشخص شد که اصل این قضیه را برای اولین بار، ابن قتیبه در کتاب «الإمامة و السیاسة» (ج ۱، ص ۲۰۲ - ۱۹۳) نقل می کند و پس از او کتب «سرح العیون فی شرح قصیده ابن بدرون» (ص ۸۰-۱۷۲)، «ثمرات الأوراق» (ص ۳۶ - ۲۲۹)، «نهاية الإرب» (ج ۶، ص ۵ - ۱۸۰)، «قصص العرب» (ج ۴، ص ۸ - ۲۹۱) نیز این قضیه را بازگو نموده اند. اگر متنی را که این کتب نقل کرده اند، مورد بررسی قرار دهیم، از روی اختصاری که در نقل داستان دارند و با توجه به اینکه ابن قتیبه در کتاب خویش این قضیه را با شرح بیشتری نسبت به سایرین نقل نموده است و همچنین با در نظر گرفتن تقدم زمانی ابن قتیبه از بقیه، در می یابیم که سایر کتب نیز آنرا از کتاب «الإمامة و السیاسة» نقل نموده اند. **همچنین می بینیم که هرگز در بین نام این کتب، کتب معروف تاریخی و روایی اهل سنت نظیر تاریخ طبری، تاریخ ذهبی، صحاح شش گانه و ... به چشم نمی خورد.**

اما به جاست تا اصل داستان را آنگونه که ابن قتیبه در کتاب خویش آن را نقل می کند، به همراه هم به صورت مختصر بررسی کنیم: ارینب بنت اسحاق، همسر عبدالله بن سلام، والی عراق بود. او در زیبایی و کمال و شرافت و مال و دارائی، در میان اهل زمان خود، زبانزد بود. یزید به شدت به او دل می بندد و جریان را با معاویه در میان می گذارد و به او می گوید زیبایی و کمال ادب ارینب در میان مردم زبانزد و شایع است و من به او دل بسته بودم. اما عشق خود را پنهان نمودم تا اینکه او شوهر نمود. ولی آنچه در سینه ام بود، روز به روز توسعه یافت تا اینکه دیگر صبرم تمام شده است. هرچه معاویه او را به صبر و شکیبائی فرا می خواند، سودی نمی بخشد. سرانجام معاویه حيله ای می اندیشد تا یزید را به خواسته خود برساند. نامه ای به عبدالله بن سلام می نویسد و او را از عراق به شام فرا می خواند. پس از ورود عبدالله به شام، او را در منزلی نیکو جای می دهد. در این هنگام، ابوهریره و ابوالدرداء که دو تن از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند و در نزد معاویه بسر می بردند، را احضار می کند و می گوید: «من قصد دارم در زمان حیات خویش، دخترم را شوهری نیکو دهم و برای این کار عبدالله را که مردی با فضیلت است، پسندیده ام. به پیش او روید و مطلب را با او در میان گذارید» آنان نیز همین گونه کردند. به این ترتیب عبدالله به خواستگاری دختر معاویه آمد. معاویه به او گفت که اختیار دخترم در دست اوست و او باید خود با این وصلت موافق باشد. از طرف دیگر، معاویه جریان را با دختر خویش در میان گذارد و به او گفت که اگر عبدالله برای خواستگاری به نزد تو آمد، به او بگو که تو زن داری و اگر خواهان ازدواج با من هستی، شرط من آنست که همسر خویش را طلاق دهی. هنگامی که عبدالله به نزد دختر معاویه رفت و از شرط او آگاه شد، همسر خویش را طلاق داد و آن دو صحابی را نیز شاهد بر این کار گرفت. در این هنگام بود که متوجه شد معاویه او را فریب داده است. چرا که هرگز نتوانست به وصال دختر او برسد. پس از این معاویه، ابوالدرداء و ابوهریره را برای خواستگاری ارینب به سوی عراق فرستاد. هنگامی که به عراق رسیدند، ابوالدرداء به جهت احترامی که برای امام حسین علیه السلام قائل بود، پیش از هر چیز ابتدا به نزد آن حضرت رفت تا آن حضرت را ببیند و قضیه را نیز با او در میان بگذارد. امام حسین علیه السلام هنگامی که آگاه شد، ابوالدرداء قصد خواستگاری ارینب برای یزید را دارد، به او گفت که از جانب آن حضرت نیز از ارینب خواستگاری کند تا او به انتخاب خویش یکی را برگزیند. ابوالدرداء به خواستگاری ارینب رفت و از سوی یزید و امام حسین علیه السلام هر دو، خواستگاری کرد. ارینب به او گفت: «اگر من می خواستم با کسی مشورت کنم، همانا با تو مشورت می کردم. تو اگر به جای من بودی، کدام را برمی گزیدی؟» بعد از اینکه به او اصرار کرد، ابوالدرداء به او گفت: «من اگر به جای تو بودم، حسین علیه السلام را بر می گزیدم. خودم دیدم که رسول خدا صلی الله علیه و آله لبان خود را بر لبان او می گذارد. تو نیز لبان خود را بر جایی قرار ده که پیامبر صلی الله علیه و آله لبان خویش را قرار می داده است.» به این ترتیب ارینب امام حسین علیه السلام را برگزید و به عقد سید الشهداء علیه السلام درآمد. هنگامی که معاویه از قضایا آگاه گشت، به شدت ابوالدرداء را مورد نکوهش قرار داد. از سوی دیگر عبدالله بن سلام که مورد بی مهری معاویه قرار گرفته بود و از حکومت عراق نیز عزل شده بود، روزگار را به سختی می گذراند و در

فقر به سر می برد. به یاد آورد که در نزد اربینب کیسه ای از جواهرات به امانت گذارده است. از شام به عراق بازگشت و نزد سیدالشهدا علیه السلام رفت. ماجرا را با او در میان گذارد و از حضرت خواست تا کیسه را از اربینب گرفته و به او بدهد. حضرت به او گفت که خود به نزد اربینب برو و کیسه را از او بگیر. او به اطاق مجاور رفت و کیسه را از اربینب مطالبه کرد. اربینب کیسه جواهرات را بدون اینکه آنرا باز نموده باشد، در جلوی او گذارد. او کیسه را گشود و مشتت از جواهرات آنرا به اربینب داد و هردو به یاد دوران گذشته به گریه افتادند. در این لحظه امام حسین علیه السلام به اطاق وارد شد و با مشاهده این وضعیت فرمود: «اشهد الله انی طالقها ثلاثا اللهم انک تعلم انی لم أستنکحها رغبة فی مالها ولا جمالها و لکنی اردت إحلالها لبعلمها و ثوابک علی ما عاجلته فی أمرها». «خدا را شاهد می گیرم که من او را ۳ طلاقه کردم. خدایا تو می دانی که من به خاطر مال و زیبایی او با او ازدواج نمودم، بلکه می خواستم او بدین واسطه به شوهرش (بعد از آنکه او را طلاق داد) حلال شود و به ثواب تو برسم». در این هنگام عبدالله و اربینب دوباره با هم ازدواج نمودند و تا آخر عمر با هم در کمال محبت زندگی کردند.

اشکالات سندی

روایت فوق مرسل است و هیچگونه سندی برای آن ذکر نشده تا بتوان آن را مورد بررسی قرار داد. چون ابن قتیبه (نویسنده کتاب الامامه و السیاسه) داستان را این چنین آغاز می کند: «ما حاول معاوية من تزويج يزيد قال: وذكروا ان يزيد بن معاوية سهر ليلة من الليالي، وعنده وصيف لمعاوية يقال له رفيق،...» او که خود هم عصر این ماجرا نبوده است، نمی گوید این ماجرا را از چه کسی شنیده است تا ما بتوانیم سلسله راویان را بررسی کنیم. چه بسا فرد دروغگویی این ماجرا را به او گفته باشد. از سوی دیگر ابودرداء که در این داستان می بینیم، بنا به نظر معروف در زمان حکومت عثمان مرده است. برخی هم مرگ او را ۳۹ یا ۳۸ هجری بیان کرده اند (ابن اثیر الکامل، ج ۳، ص ۱۲۹؛ ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۲۲۹ - ۱۲۳۰؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۶۲۳) پس او چگونه می تواند در این ماجرا که در اواخر حکمرانی معاویه و زمان ولایتعهدی یزید روی داده است، حضور داشته باشد؟ پس این داستان از شخصیتی در ماجرا نام می برد که در آن زمان سالها از مرگش گذشته بوده است!!! از سوی دیگر از این داستان در اسناد دسته اول و مشهور هیچ خبری نیست. مشهورترین کتابی که این داستان را ذکر کرده است، کتاب الامامه و السیاسه است که برخی در این که نویسنده آن ابن قتیبه باشد، شک دارند. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۵۹) از این گذشته اسناد معدودی هم که این ماجرا را نقل می کنند، انقدر آشفته هستند که در برخی از آنان این ماجرا را به فرد دیگری نسبت می دهند ولی روایت آنها در مورد ازدواج آن فرد با اربینب نیز قابل قبول نیست و تضاد کامل با عقل دارد ولی به علت عدم ارتباط با بحث از آوردنش خودداری می کنیم.

اشکالات محتوایی

- اگر از لحاظ تاریخی بررسی کنیم، تاریخ نام تمامی امراء عراق در زمان معاویه را نقل نموده است. در زمان معاویه، ابتدا «مغیره بن شعبه»، والی عراق بود. پس از او ولایت عراق، از جانب معاویه به «زیاد بن ابیه» واگذار شد. سپس «عبیدالله بن زیاد» والی بصره (بخشی از عراق) شد و حکومت بخش دیگر عراق، یعنی کوفه به «نعمان بن بشیر» واگذار گشت. هر چه صفحات تاریخ را جستجو کنیم، به هیچ وجه با شخصی به نام عبدالله بن سلام در میان والیان عراق در زمان معاویه مواجه نمی شویم. چه برسد به این که پس از مدتی فرمانروائی، معاویه او را عزل نموده باشد.

از طرف دیگر، تناقض بسیار روشنی دیگر نیز در این داستان وجود دارد. سیدالشهدا علیه السلام در شهر مدینه به دنیا آمدند و تمام مدت عمر خویش را در مدینه بودند. تنها در زمان حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام که آن حضرت به کوفه آمدند، امام حسین علیه السلام نیز به همراه پدر به کوفه وارد شدند. پس از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام که در ۲۱ رمضان سال ۴۰ هجری اتفاق افتاد، امام حسین علیه السلام تنها ۵ ماه یا ۶ ماه در کوفه ماندند و بنا بر نقل تاریخ، در ۱۵ ربیع الثانی و یا ۱۵ جمادی الأول (یعنی ۵ ماه یا ۶ ماه بعد) به همراه برادر خویش، امام مجتبی علیه السلام به مدینه بازگشتند و تا آخر عمر و هنگامی که به سمت عراق حرکت نمودند، در مدینه بودند. از جانب دیگر، معاویه در سال ۴۱ پس از صلح با امام مجتبی علیه السلام و قضایائی که روی داد، به حکومت رسید و در این سال بود که اهل عراق نیز از او اطاعت نمودند و خلافت او را پذیرفتند و زودترین هنگامی که می توانسته است تا شخصی را به عنوان والی عراق تعیین کند، سال ۴۱ و پس از ۵ و یا ۶ ماهی بوده

است که امام حسین علیه السلام در عراق بودند. چرا که تا قبل از آن هنوز عراق از معاویه تبعیت نمی کرد که او بتواند برای آن حاکمی بفرستد. لذا این داستان در شرایطی اتفاق افتاده است که بر طبق نقل آن، معاویه عبدالله بن سلام را به حکومت عراق منصوب نموده بود و لذا در این زمان امام حسین علیه السلام در مدینه بودند. بنابراین حتی اگر بپذیریم که شخصی به نام عبدالله بن سلام وجود داشته است و معاویه ابتدا او را به حکومت عراق منصوب کرد و سپس او را برکنار نمود، داستان تصریح می کند که او به عراق آمد و به پیش سیدالشهدا علیه السلام رفت و یا بر طبق این افسانه، ابوالدرداء، هنگامی که برای خواستگاری ارینب به عراق آمد، با امام حسین علیه السلام مواجه شد، در حالیکه در آن زمان اصلا امام حسین علیه السلام در عراق نبودند.

- سومین تضاد آشکاری که در این ماجرا وجود دارد، آنست که اگر کسی مختصری با فقه اهل بیت علیهم السلام و آیات قرآن کریم آشنائی داشته باشد، می داند که بر خلاف اهل تسنن، اهل بیت علیهم السلام به صریح آیات قرآن بیان می کنند که اگر شخصی خواست تا همسر خویش را طلاق بدهد، با گفتن اینکه من تو را ۳ طلاق کردم، همسر او ۳ طلاقه نمی شود. بلکه باید او را ۳ بار طلاق دهد و پس از هر طلاق دوباره او را عقد کند تا پس از طلاق سوم، او ۳ طلاقه محسوب گردد. پس چگونه ممکن است که امام حسین علیه السلام این گونه عمل کرده باشند؟ آیا عقل سلیم در درستی این ماجرا دچار تردید نمی شود؟ یا می توان پذیرفت جوانی ۱۶ ساله همانند یزید که در شام به دنیا آمده و تا آخر نیز در آنجا بوده است، تنها به صرف شنیدن حرف مردم، عاشق زنی گردد که در عراق زندگی می کند و بدون آنکه حتی او را دیده باشد، عشق او تا بدان جا پیش رود که صبر را از کفش برآید؟

یکی از شرایط طلاق در فقه امامیه حضور ۲ شاهد عادل عاقل است که در اینجا از شاهد نیز خبری نیست. **وَأَشْهَدُوا ذَوَىٰ عَدْلٍ مِّنكُمْ**
وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ لِلَّهِ و دو تن [مرد] عادل را از میان خود گواه گیرید، و گواهی را برای خدا به پا دارید (طلاق ۲)

- در داستان فوق امام حسین علیه السلام به عبدالله سلام می فرماید: **بل أدخله عليك حتى تبرئني إليه منه كما دفعه إليك**. (تو داخل منزل من شده و با ارینب ملاقات کن و با تحویل اموال خود ذمه او را بری کن.) و این نیز با سیره اهل بیت علیهم السلام و غیرت مردانگی عرب سازگاری ندارد که یک مرد اجنبی و نامحرم را به اندرون خویش راهنمایی کنند. گذشته از این که بری شدن ذمه، نیازی به خلوت با نامحرم ندارد. این قتیبه به عنوان اولین کسی که این ماجرا را نقل می کند و در حالیکه که تا زمان حیات امام حسین علیه السلام حدود ۲۰۰ سال نیز فاصله دارد، اما هیچ سندی برای این داستان نقل نمی نماید و به هیچ وجه نمی گوید که این مطلب را از چه کسی نقل می کنند.

اضافه بر آنچه که ذکر شد، این داستان و یا بهتر بگوئیم این افسانه، با تمام صفحات تاریخ اسلام که مورد اتفاق شیعه و سنی است، دارای تناقض است. همه نقل کرده اند که معاویه در سال ۵۶ هجری قمری جهت گرفتن بیعت برای خلافت یزید، به حج رفت ولی عده ای با بیعت ننمودند و از جمله امام حسین علیه السلام به هیچ وجه حاضر به بیعت با یزید نگشتند. پس از آنکه معاویه از دنیا رفت، یزید نامه ای به والی مدینه که پسر عموی او بود و «ولید بن عتبه بن ابی سفیان» نام داشت، نوشت و به او گفت که از حسین بن علی علیه السلام بیعت بگیر. اگر بیعت کرد، محترم و مکرم باشد و اگر از بیعت سرباز زد، گردن او را بزن. اگر این داستان حقیقی بوده و یزید به دنبال تصفیه حساب شخصی باشد، دیگر نباید به والی مدینه بگوید که در صورت بیعت کردن، حسین علیه السلام را تکریم کن و به او احترام گذار. به علاوه پس از واقعه کربلا که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و اهل بیت آن حضرت به اسارت یزید درآمدند، هنگامی که او اهل بیت را مورد شماتت های بسیار و آزارهای گوناگون قرار داد، حتی یکجا نیز مشاهده نمی کنید که قضایای ارینب را مطرح نموده باشد و امام حسین علیه السلام را مورد شماتت قرار داده باشد. حتی هنگامی که یزید به امام سجاد علیه السلام اشکال می نمود، گفت که پدرت فراموش کرده بود که خدا ملک و پادشاهی را به هرکس بخواهد می دهد. اگر او بیعت می نمود، در نهایت عزت زندگی می نمود. اگر از جانب امام حسین علیه السلام نیز به این قضیه بنگریم و حتی اگر آنرا صحیح نیز بدانیم، قطعاً حضرت بر طبق این داستان به هدف خویش رسیده بود و ارینب را به عقد خویش در آورده بود. پس دیگر چه دلیلی دارد که پس از گذشت ۲۰ سال، بخواهد برای انتقام جوئی قیام کند؟ و در طول مسیر هنگامی که انگیزه قیام حضرت را مکرراً از او می پرسند، تنها یک جواب دهد که هدف او احیای اسلام و امر به معروف و نهی از منکر است؟

۵-۱ چرا امام حسین علیه السلام برای رسیدن به آب چاه نکند؟

یاران امام به حفر چاه اقدام کردند ولی دشمن از این قضیه با خبر شد و جلوی حفر چاه را گرفتند. در تاریخ آمده است: «چون این خبر به عبیدالله زیاد رسید، در ضمن نامه ای به عمرسعد، از او خواست که نگذارند اهل بیت امام حسین علیه السلام به آبی دست پیدا کنند و در نامه اش نوشت: به من چنان رسانیده اند که حسین علیه السلام و یاران او چاه ها حفر کرده و آب بر می دارند. به همین جهت امکان هیچ شکستی برای ایشان نیست. چون بر مضمون نامه مطلع شوی، باید که حسین بن علی علیه السلام و یاران او را از کندن چاه منع کنی و نگذاری که دنبال آب بگردند.» الفتوح، بخش دوم، فصل ششم امام حسین علیه السلام، یزید، قیام، ص ۸۹۳.

از مناقب نقل شده که اهل بیت امام حسین علیه السلام در سه شبانه روزی که از آب ممنوع بودند، گاهی برای استعمال آب غیر شرب چاه حفر می کردند که دشمنان آنرا پر کردند. (ممکن است آب چنین جاهایی با عمق بسیار کم مناسب نوشیدن نبوده است) و گاهی حضرت ابوالفضل علیه السلام شجاعانه محاصره شریعه فرات را شکسته و آب می آوردند. در شب عاشورا، حضرت علی اکبر علیه السلام با ۵۰ نفر به شریعه رفت و آب آورد ولی از صبح عاشورا دیگر ممکن نشد که آبی به حرم امام حسین علیه السلام برسد. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی رحمته الله علیه، باب پنجم، مقصد سوم، فصل اول، ص ۴۲۷، حاشیه

۶-۱ شبهه تکراری وجود یا عدم وجود حضرت رقیه علیها السلام

در کتب معتبر شیعه ذکر نام ایشان آمده است. اول: سید بن طاووس در لهوف، صفحه ۱۲۳ اسم ایشان رو ذکر کرده ... یا اختاه یا ام کلثوم! و انت یا زینب و انت یا رقیه و أنت یا فاطمه و أنت یا رباب! ... دوم: معالی السبطين حائری، صفحات ۱۶۱ و ۱۷۰ جلد ۲: کانت للحسین علیه السلام بنت صغیره ... تسمى رقیه و كان لها ثلاث سنين سوم: ابن ابی مخنف در مقتل الحسین علیه السلام صفحه ۸۴: ثم نادى يا ام كلثوم و يا زینب و يا سکینه و يا رقیه و يا عاتکه و يا صفیه ... چهارم: شوشتری در احقاق الحق، جلد ۱۱ صفحه ۶۳۳: ثم نادى يا ام كلثوم يا سکینه يا رقیه يا عاتکه يا زینب يا اهل بیتی علیکن منى السلام ... علما و مراجع ما هم بارها تصریح کردند که چنین شخصی وجود داشته است. از قبیل آیت الله روحانی و شیرازی و مکارم و نوری و مظاهری و کاشانی و غیره. یک قول مهم هم از لباب الانساب بیهقی، جلد ۱، صفحه ۳۵۵: وَلَمْ يَبْقَ مِنْ أَوْلَادِهِ إِلَّا زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه السلام و فاطمة و سکینه و رقیه. در نفس المهموم شیخ عباس قمی هم به وجود این دختر اشاره شده است. در این کتاب، صفحه ۴۵۶ به وجود دختر ۴ ساله برای امام حسین علیه السلام اشاره شده است. نظر شهید مطهری هم نظر نهایی ایشان نبوده است و در چاپ مجدد حماسه حسینی مجموعه آثار از نظرشان برگشتند و در آنجا صحبتی از نبودن حضرت رقیه نیست.

۷-۱ آیا امام حسین علیه السلام پس از شهادت حضرت مسلم از وضع کوفه آگاه نشد؟ اگر مطلع شد، چرا برنگشت؟

حضرت امام حسین علیه السلام بعد از شهادت مسلم بن عقیل از وضع کوفه آگاه شدند، ولی برنگشتند. هدف اساسی آن بزرگوار امر به معروف و نهی از منکر بود که فسق و فجور آن آشکار بود و در عین حال مدعی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند. حضرت حرکت کرده بود تا به دنیا بفهماند که یزید و امثال او لیاقت و شایستگی خلافت را ندارند. او برای اصلاح امور جامعه اسلامی و از بین بردن بدعت ها و زنده کردن سنت ها قیام کرد. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۷۳ - مقرر، مقتل الحسین، ص ۱۴۱) امام بر خود واجب می دانست علیه دستگاه حرکت کند، هر چند منتهی به شهادت او شود. امام می دانست تا خود و یاران و خاندانش حتی بچه شیرخواره او شربت شهادت ننوشند، اسلام پا برجا نخواهد ماند و خدا و رسول و دین و آثار آن از بین خواهند رفت. امام برای شهادت حرکت کرده بود. با این حساب هیچ چیز نمی توانست مانع حرکت حضرت به سمت کربلا گردد. حتی شهادت مسلم و بی وفایی و عهد شکنی مردم کوفه. هرگاه دین دستخوش تصرف و تغییر و تبدیل شده و آداب آن توسط دشمنان از بین برود، واجب است مسلمانان به یاری دین برپاخاسته و خطرات را از آن دفع نمایند. حتی اگر منتهی به مرگشان شود. واضح است حکومت مردی شریر و مشهور به فساد و میگساری مانند یزید برای اسلام بزرگ ترین خطر بوده است. اگر بدون اعتراضی زمان جلو می رفت و توسط کسی حکومت وی مورد اعتراض قرار نمی گرفت، مفساد آن جبران ناپذیر بود و سبب محو آثار اسلام می شد. تکیه زدن چنین رجاله ای بر مسند خلافت پیامبر صلی الله علیه و آله، افکار عمومی را متزلزل کرده و عقاید را منحرف می ساخت. چه بسا کسانی روی این اصل و با دیدن اعمال و حرکات یزید به ساحت قدس پیامبر صلی الله علیه و آله و برنامه

های اسلام بدبین می شدند. اگر شخصیتی مانند امام حسین علیه السلام بر او اعتراض نمی نمود و خلافت او را باطل اعلام نمی کرد، این اشتباه در دل ها قوت می گرفت. وانگهی سبب می شد اکثر افراد جامعه به سمت و سوی افکار و عقاید و اعمال یزید سوق داده شوند.

چون که رب البیت دف گیرد به دست بیت و ما فی البیت رقصی کنند

با این وجود امام بر خود فرض دانست ادای وظیفه نماید و علیه دستگاه قیام کند. هرچند می دانست قیام او منجر به شهادت وی و یاران و خاندانش خواهد شد. کشته شدن او در راه خدا و اسارت خاندانش مطلوب و محبوب خداوند بود. البته امر به شهادت در حقیقت امر به ایستادگی و استقامت بود. (شهید آگاه، آیت الله لطف الله صافی، ص ۳۴ - ۳۷ با تلخیص) بنابراین قیام و نهضت امام حسین علیه السلام یک وظیفه و تکلیف الهی بود که باید آن را محقق می ساخت. گرچه به شهادت خود و جوانان و یارانش بیانجامد تا جلوی نابودی اسلام را بگیرد.

۸-۱ چرا امام حسین علیه السلام با آن که از شهادت خود آگاهی داشت، زن و فرزندانش را به همراه خود به کربلا برد؟

یکی از اهداف حرکت امام حسین علیه السلام تبلیغ و ترویج صحیح بود، درباره نقش زنان در تبلیغ نهضت حسینی و اسلام ابتدا دو مقدمه را باید بیان کرد:

- طبق روایات، تمام کارهای سیدالشهدا علیه السلام براساس حکمت بود و علت اینکه به رغم آگاهی از خطرات سفر، اهل بیت علیهم السلام را همراه خود به کوفه برد. توصیه الهی بود که خود حضرت در پاسخ برادرش محمد حنفیه بیان می کند: «ان الله شاء ان يراهن سبايا» خداوند چنین خواسته است که آنان (اهل بیت علیهم السلام) به اسارت برده شوند. (سید بن طاووس، لهوف، ص ۹۴؛ بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴)، در حقیقت امام با این کار، مبلغان خود را به شهرهای مختلف و حتی به قلب حکومت دشمن فرستاد و پیام خود را به گوش همگان رساند.

- در حادثه کربلا، مردان و زنان هر دو مسئولیت دارند ولی هر یک در مدار خود و بدون خارج شدن از حریم خویش و البته تحت ولایت امام زمان خویش

همراهی خانواده امام حسین علیه السلام در حادثه عاشورا می تواند به جهت عوامل زیر باشد:

- پیامرسانی: اگر به تاریخ اسلام بنگریم، خواهیم دانست که در حوادث تاریخی زنان و مردان هر دو نقش داشته اند ولی مرد در مدار خود و زن نیز در مدار خویش. در کنار رسول خدا حضرت خدیجه رضی الله عنها و در کنار امام علی رضی الله عنه، حضرت فاطمه رضی الله عنها را می بینیم که مسئولیت های اجتماعی را به خوبی انجام می دادند. در حرکت امام نیز نقش حضرت زینب رضی الله عنها را بسیار برجسته و اساسی مشاهده می کنیم.

اگر در مقاتل می خوانیم: به هنگام آمدن اسیران کربلا به دمشق، مردی در برابر امام زین العابدین علیه السلام ایستاد و گفت: سپاس خدایی را که شما را کشت و نابود ساخت و مردمان را از شرتان آسوده کرد! حضرت کمی صبر کرد تا شامی هر چه در دل داشت، بیرون ریخت. سپس با تلاوت آیاتی مانند:

إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل البيت ويطهركم تطهيرا. «بی شک خداوند می خواهد هرگونه پلیدی را از شما اهل بیت علیهم السلام ببرد و شما را پاک سازد». فرمود: این آیات در حق ما نازل شده است. پس از آن بود که مرد فهمید آنچه درباره این اسیران شنیده، درست نیست. آنان خارجی نیستند؛ بلکه فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله هستند و از آنچه گفته بود، پشیمان شد و توبه کرد.

امام سجاد علیه السلام در شام همین که خواست دستگاه بنی امیه را رسوا کند، فرمود: پدرم امام حسین علیه السلام را با قطعه قطعه کردن، شهید کردند. همچون پرنده ای در قفس، پر و بال او را شکستند تا جان داد.

اگر امام سجاد علیه السلام می فرمود: «پدرم را شهید کردند»، در چشم مردم شام که شناخت عمیقی نسبت به اهل بیت علیهم السلام نداشتند، خیلی مهم نبود؛ زیرا می گفتند: «در جنگ، افرادی کشته می شوند و یکی از آنان حسین علیه السلام بوده است.»

امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر قصد کشتن دارید، چرا اینگونه کشتید؟ چرا مثل پرنده بدنش را پاره پاره کردید؟ چرا کنار نهر آب، او را تشنه کشتید؟ چرا او را دفن نکردید؟ چرا به خیمه های او حمله کردید؟ چرا کودک او را شهید کردید؟ این کلمات به قدری نزد افراد غیرقابل خدشه بود که شام را طوفانی کرد و جنبش فکری و فرهنگی، علیه رژیم اموی به راه انداخت.

یزید می خواست با کشتن مردان و به اسارت کشیدن خاندان اهل بیت علیهم السلام همه حرکت ها را در نطفه خفه کند. به طوری که همگان از چنین سرنوشتی ترسان و بیمناک باشند و خود بر اریکه قدرت تکیه بزنند. اما قیام با عزت امام و پیام رسانی افشاگرانه و مظلومانه خاندان

او، هسته های ظلم ستیزی را برای خونخواهی امام حسین علیه السلام و از بین بردن بنی امیه در نقاط مختلف سرزمین های اسلامی به وجود آورد.

۹-۱ برخی اینگونه مطرح می کنند خود شیعیان امام حسین علیه السلام را به شهادت رساندند. این ادعا چگونه قابل رد می باشد؟

با مراجعه به تاریخ برای ما مسلم می شود که آنان که در کوفه، مقابل قیام مسلم بن عقیل ایستادند و در کربلا سپاه عمر بن سعد را تشکیل دادند، دارای تفکر عثمانی بوده اند و اینکه عده ای خواسته اند کوفی بودن را مساوی شیعه بودن معرفی کنند، مغالطه ای بیش نیست. در اینجا مناسب است اشاره ای اجمالی به تفکر عثمانی داشته باشیم:

عثمانیه اصطلاح سیاسی و نام فرقه ای است که بستر تاریخی آن به کشته شدن عثمان و حوادث پس از آن برمی گردد. اینها دوران حکومت امام علی علیه السلام را دوران فتنه می دانند و عثمان را بر امام علی علیه السلام مقدم می داشتند و از نقل فضایل آن حضرت امتناع می کردند. بررسی حوادث مربوط به قیام عاشورا به روشنی این مطلب را ثابت می کند که لشکر مقابل امام دارای تفکرات عثمانی بودند نه شیعه علوی!!

اکنون به برخی از دلایل و شواهد خود مبنی بر تقابل تفکر عثمانی با قیام کربلا اشاره می کنیم:

۱- عدم امکان حضور نیروهای شیعی در کربلا

از لحاظ سیاسی و نظامی، قطعاً عبیدالله بن زیاد، کسانی را بعنوان لشکر برای مقابله با امام فرستاده است که کاملاً به وفاداری آنان اطمینان داشته و این نیروها را به گونه ای سازمان دهی کرده بود که پس از خارج شدن از کوفه، با دشمن او همدست نشده و بر ضد او به کوفه برنگردند. در غیر اینصورت، اولاً چگونه سپاهی را که کاملاً گرایش های شیعی و ضد اموی داشتند، می توانست آماده کند؟ ثانیاً بر فرض آماده سازی و اعزام چنین نیروهایی با فشار و تهدید، چه اطمینانی بود که چون از کوفه خارج شدند، سر به شورش برنیاورده و به امام ملحق نشوند؟!

۲- تصریح امام حسین علیه السلام به عثمانی بودن دشمنان

اباعبدالله الحسین علیه السلام در چند جا تفکر عثمانی سپاه ابن سعد را چه تلویحاً و چه به صراحت تمام اعلان نموده است. از سخنان بسیار قابل تأمل سیدالشهدا علیه السلام که تفکر سیاسی- مذهبی سپاه عمر بن سعد را معرفی می کند، سخن معروف و مشهور امام در آخرین لحظات است. یعنی زمانی که هجوم دشمن به طرف خیمه هایش را دید، آنان را اینگونه مخاطب قرار داد: «یا شیعه آل ابی سفیان! این لم تکن لکم دین و لا تخافون المعاد، فکونوا فی دنیاکم احراراً: وای بر شما، ای پیروان ابوسفیان، گیرم که شما را دینی نباشد و از روز بازگشت نمی ترسید، دست کم در این دنیای خود آزاد باشید». (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۴۳۷؛ مقتل خوارزمی، ج ۲، ص ۳۸) تعبیر «شیعه آل ابی سفیان» عبارت دیگر اصطلاح سفیانی و یا عثمانی است.

۳- منع آب، بارزترین نمود تفکر عثمانی در کربلا

یکی از رفتارهای سیاسی عثمانی مذهبان که پس از کشته شدن عثمان اتخاذ کرده بودند، این بود که همچنان که عثمان با لب تشنه کشته شد، شیعیان را نیز تشنه بکشند و این عمل بعنوان شعار و مشخصه عمل سیاسی عثمانیان در تاریخ شناخته شد. نمونه بارز آن منع آب از نیروهای امام علی علیه السلام در جنگ صفین بود. علت این اقدام، همچنان که ولید بن عقبه گفت: انتقام از امام علی علیه السلام و نیروهای او بود که عثمان را با لب تشنه کشتند. (وقعة الصفین، ص ۱۶۱). و موارد دیگر هم از این اقدام عثمانی مذهبان برای کشتن شیعیان داریم. دستور منع آب از امام حسین علیه السلام چندین بار از سوی یزید و ابن زیاد تکرار شده است و این تکرار، اهمیت این موضوع را در نزد امویان می رساند اما بارزترین و روشن ترین دستور در این زمینه نامه مشهور ابن زیاد است که در شب هفتم به دست عمر بن سعد رسید و مضمون این نامه چنین است: «میان حسین علیه السلام و اصحابش و آب جلوگیری کن و نگذار از آن قطره ای بچشند. چنان که با عثمان بن عفان، آن مرد پرهیزکار و پاک چنین کردند». (تاریخ طبری، پیشین، ص ۳۱۴، اعلام الوری، ج ۱، ص ۴۵۲)

۴- اعتراف به تقابل دو حزب علوی و عثمانی

در شب عاشورا مذاکره و گفتگوی بسیار مهمی میان «زهیر بن قین» با «عزرة بن قیس احمسی» صورت گرفت. این گفتگو پس از سخنان حبیب بن مظاهر به زهیر بود که عزره در جلوی سپاه عمر بن سعد سخنان آن دو را شنید و به زهیر گفت: «ای زهیر، جای بسی تعجب

است که ما تو را عثمانی مذهب می شناختیم، ولی اینک از جمله شیعیان این خاندان شده ای؟!» (انساب الاشراف، پیشین، ص ۳۹۲، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۷)

۵- رجزخوانی های یاران دو طرف

یکی دیگر از گفتگوهای و مناظرات بسیار مهم که حاکی از حاکمیت تفکر عثمانی بر سپاه کوفه است و می توان آن را فصل الخطاب این موضوع دانست. مباحله «بربر بن خضیر» با «یزید بن معقل» است، اما ماجرای این رویارویی: «یزید بن معقل» چون از سپاه ابن سعد برای نبرد بیرون آمد. خطاب به بربر بن خضیر گفت: «کار خدا را با خود چگونه می بینی؟!» بربر گفت: «به خدا سوگند، خدا با من نیکی کرد و به تو بد خواهد کرد» یزید بن معقل گفت: «دروغ می گویی، هر چند که تا پیش از این دروغگو نبود. آیا به یاد می آوری آن روزی را که در بنی لوزان با هم بودیم و تو می گفتی عثمان بن عفان بر خود اسراف کرد و معاویه بن ابی سفیان هم گمراه است و هم گمراه کننده و امام هدایت و حق علی بن ابیطالب علیه السلام است؟» بربر گفت: «شهادت می دهم که این عقیده و نظر من است». یزید گفت: «و من شهادت می دهم که همانا تو از گمراهانی». بربر پاسخ داد: «آیا می خواهی با تو بر سر این موضوع مباحله کنم و از خدا بخواهم که دروغگو را لعنت کند و آنکه سخن باطل می گوید، کشته شود؟». پس با هم به مبارزه پرداختند و بربر با شمشیر چنان ضربتی به سر او زد که شمشیر تا مغز سر او فرو رفت و یزید بن معقل کشته شد. (تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۲۸ - ۳۲۹)

۱-۱۰ چرا امام حسین علیه السلام در کربلا برای رفع تشنگی از خداوند طلب باران نکرد؟

امام حسین علیه السلام هم با این که دارای ولایت تکوینی بودند و می توانست به اذن الهی همه دشمنان را از این طریق نابود کند، نیز می توانست از زمین چشمه گوارا بجوشاند یا از آسمان باران بباراند (با اذن خدا) و خود و اصحابش را سیراب نماید، ولی این کار را نکرد - چون مشیت الهی بر این نبود که در حادثه کربلا، معجزه جریان یابد و حضرت طبق مشیت الهی عمل می کند. - آزمایش یکی از سنت های الهی است که در آیات بسیاری بیان شده که غیر قابل تغییر بوده است. در مورد همه انسان ها از جمله پیامبران و امامان علیهم السلام جاری است.

یکی از آزمون هایی که خداوند در زندگی مقرر کرده، سختی و مصیبت و گرسنگی و تشنگی است: «شما را به ترس، گرسنگی، کاستی در اموال، از دست دادن فرزندان و میوه ها می آزمایشیم و صابران را بشارت ده». کربلا نیز صحنه آزمون الهی است. آزمون برای یاران امام حسین علیه السلام از یک طرف و دشمنان از طرف دیگر. برای چنین صحنه ای باید ابزار آزمایش آماده باشد که از جمله آنها تشنگی بود. حسین علیه السلام و یارانش تا با صبر و شکیبایی در مقابل این مصیبت و آزمون الهی، به پاداش عظیم صابران دست یابند و اجر و پاداش مصیبت دیدگاه در راه خدا را دریافت کنند.

امیرمؤمنان علیه السلام در یکی از بخش های خطبه قاصعه با اشاره به زندگی پیامبران، به همین سنت عام الهی اشاره کرده و می فرماید: «اگر خدوند اراده می فرمود، به هنگام بعثت پیامبران، درهای گنج و معدن های جواهرات و باغ های سرسبز را روی پیامبران می گشود. نیز پرندگان آسمان و حیوانات وحشی را همراه آنان به حرکت در می آورد اما اگر این کار را می کرد، آزمایش از میان می رفت و پاداش و عذاب بی اثر می شد و بر مؤمنان، اجر و پاداش امتحان شدگان لازم نمی شد و ایمان آوردندگان ثواب نیکوکاران را نمی یافتند و واژه های «ایمان، کفر، خوب، بد و ...» معانی خود را از دست می داد». (نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۹۲، ص ۳۸۹ - ۳۸۷)

۳- اگر بنا باشد ائمه علیهم السلام با علم لدنی و علم غیب که از خداوند دریافت می کردند، زندگی کنند و با دیگران برخورد نمایند و نیازهای خود را برآورده کنند، دیگر امامت، مقام با ارزشی محسوب نمی شد و اصولاً نمی توانستند الگوی ما باشند، بلکه امامان با زحمت بسیار و تلاش و کار و ... زندگی خود را فراهم می کردند و بر مشکلات چیره می شدند و در این راه مشکلات بسیاری را تحمل می کردند. زندگی آن ها سختتر و مشکلتر بود و رنج های بی شماری را در راه رسیدن به خدا و زندگی جاودانه تحمل کردند. قانون و سنت الهی این است که هر انسانی در سایه تلاش و تحمل سختی و بردباری به مراتب کمال و قرب الهی نائل شود.

هر که در این بزم مقرب تر است جام بلا بیشترش می دهند

۴- مسئله اصلی در روز عاشورا تشنگی نبود تا با رفع آن مشکل حل شود. یاران امام در شب عاشورا از فرات آب آورده، غسل کرده و نوشیده بودند (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۱۷) اما در روز عاشورا سپاه دشمن می خواست با قرار دادن آنان در موقعیت کم آبی و تشنگی، آنها را به تسلیم وا دارد. اگر امام دعا می کرد و باران می آمد و آب برای رفع تشنگی پیدا می شد، نتیجه قابل توجهی نداشت. حداکثر امام و یارانش سیراب می شدند و ساعتی بیشتر ایستادگی می کردند و چند نفر بیشتر از افراد دشمن را می کشتند ولی بالاخره شهید می شدند. مسأله اصلی در آن صحنه، مبارزه با ظلم یا تسلیم شده بود که یکی به شهادت می انجامید و دیگری به ذلت و بودن یا نبودن آب در آن اثری نداشت.

۵- از طرف دیگر تشنگی در روز عاشور و منع سپاهیان دشمن برای آب رسانی به زنان و فرزندان سبب رسوا شدن آنها و آشکار شدن چهره خشن و غیر انسانی و قساوت آمیز آنان بود.

۱-۱۱ با توجه به فاصله کربلا از کوفه، چگونه امام حسین علیه السلام که در مسیر کوفه بودند، به کربلا رفتند؟

امام حسین علیه السلام در مسیر راه مکه به کوفه، در سرزمین «شَراف»، با لشکر حرّ که برای بردن امام به کوفه از طرف عبیدالله بن زیاد مأمور شده بود، مواجه شدند و برای اینکه در صورت درگیری با آنها بتوانند موقعیت بهتری داشته باشند، مسیر خود را به سمت کوه «ذوحسم» کج کردند. (ذو حسم نام کوهی است که بین آن تا عذیب الیهجانان به طرف کوفه «سی و سه میل» فاصله است.) بعد از رسیدن امام به منطقه ذوحسم، لشکر حرّ هم به آنجا رسید. بعد از گفتگوهایی که بین امام و حرّ صورت گرفت و امام دستور دادند تا نیروها و حتی اسبهای آنان را هم آب دادند و بعد از اقامه نماز که حرّ و نیروهایش به امام حسین علیه السلام اقتدا کردند. امام بعد از اشاره به نامه هایی که کوفیان نوشته بودند، خطاب به کوفیانی که در لشکر حرّ بودند، فرمودند: حال اگر نمی خواهید، به همان جایی که از آنجا آمده ام باز می گردیم. لذا امام هم دستور دادند که سوار شوید ولی وقتی خواستند برگردند، سپاه حرّ بین آنها و راه برگشت، حائل شدند. امام به حرّ فرمود: پس چه می خواهید؟ حرّ گفت: والله می خواهیم تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم! امام حسین علیه السلام هم فرمودند: «در این صورت والله من از تو تبعیت نخواهم کرد»، حرّ گفت: «بنابراین والله من هم تو را رها نخواهم کرد.» وقتی سخن و گفتگو طولانی شد، حرّ به امام حسین علیه السلام گفت: من به جنگ با شما مأمور نشده ام. مأمور شده ام از شما جدا نشوم تا تو را وارد کوفه کنم. حال اگر نمی پذیری، پس راهی را انتخاب کن که شما را نه به کوفه برساند و نه به مدینه بازگرداند. این پیشنهاد حدّ وسطی بین من و شما باشد تا اینکه من به این زیاد نامه بنویسم و شما چنانچه بخواهی به یزید بن معاویه و یا اگر خواستی به عبیدالله بن زیاد، نامه ای بنویس تا به امید خدا بدین واسطه دستوری بیاید و مرا از مبتلا شدن به کار شما رها نماید. در این هنگام حرّ به سمت چپ «عذیب» اشاره کرد و به امام حسین علیه السلام گفت: اینک از راه «عذیب و قادسیه» به سمت چپ برو. در حالی که آنها در «ذی حسم» بودند و بین «ذی حسم» تا «عذیب» سی و هشت میل فاصله بود. بنابراین امام حسین علیه السلام با اصحابش حرکت کردند و حرّ آنها را همراهی می کرد. (تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۰۱-۴۰۳؛ شیخ مفید، ارشاد، ج ۲، ص ۷۹-۸۱؛ انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۶۹-۱۷۱) و دو گروه همچنان به مسیر خود ادامه دادند و حرّ همچنان منتظر رسیدن دستور عبیدالله بود تا اینکه بالاخره نامه عبیدالله رسید که به حرّ نوشته بود: «وقتی نامه ام به تو رسید و فرستاده ام نزد تو آمد، حسین علیه السلام را متوقف کن و در بیابان بی آب و علف و بدون حصار و سنگری فرود آر. به فرستاده ام دستور داده ام همراه تو بوده، از شما جدا نشود تا اینکه خبر اجرای دستورم توسط تو را برایم بیاورد. والسلام». نامه در سرزمین کربلا به حر رسید. لذا حرّ برای متوقف کردن امام در همان سرزمین بی آب و علف، خدمت امام رفت. آنها گفتند: ما را رها کن تا در این آبادی (منظورشان نینوا بود) یا آن آبادی (منظورشان غازیّه بود) یا آن یکی (مقصودشان شقیّه بود) منزل کنیم. حرّ گفت: نه والله نمی توانم این کار را انجام بدهم. این مرد به عنوان جاسوس به دنبالم فرستاده شده است. (تاریخ طبری، همان، ص ۴۰۸-۴۰۹؛ ارشاد، همان، ص ۸۳-۸۴). لذا به ناچار امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا فرود آمدند. اینگونه شد که امام به کوفه نرسیدند و از کوفه عبور هم نکردند و در نتیجه مجبور شدند از مسیر اصلی منحرف شده و در سرزمین کربلا فرود آیند.

۱-۱۲ مخالفین اهل بیت علیهم السلام می گویند: به خوبی روشن است که بیشتر آنچه در این باره (دگرگونی های آفرینش) همچون بارش خون، سرخ شدن آسمان، جاری شدن خون از زیر سنگ روایت شده، دروغ است و هیچ یک از این موارد برای کشته شدن هیچکس پدید نمی آید و اینها اموری است که همواره رخ می دهد.

اول اینکه ابن تیمیه و شاگردان او که اینگونه موضع گیری می کنند، چرا در برابر روایاتی که در کتاب های خودشان از قبیل زیر است، سکوت می کنند:

- عمر بن الخطاب رود نیل را که طغیان کرده بود، با فرمان خود تحت فرمان قرار داد و آرام کرد.
- زمین مدینه که با زلزله در تب و تاب بود؛ با تازیانه عمر بن الخطاب آرام یافت.
- عمر بن الخطاب از فراز منبر در شهر مدینه صدا زد و لشکریان اسلام را در ایران راهنمایی و فرماندهی کرد و صدای او بدان منطقه رسید و لشکر دشمن شکست خورد.

دوم اینکه بسیاری از وقایع اعجاز گونه که به اعتراف بزرگان مخالفین مکتب اهل بیت علیهم السلام رخ داده است، به شرح ذیل می باشد:

- برخورد ستارگان آسمان با یکدیگر به نقل از عیسی بن حارث کندی، از کتاب المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۴
- خونین بودن آسمان به مدت هفت شب پس از شهادت امام حسین علیه السلام به نقل از نضره ازدیه، از تاریخ کتاب مدینه دمشق، ج ۱۴، ص ۲۲۷

- جاری شدن خون تازه از زیر سنگ، به نقل ابوبکر بیهقی، از کتاب الطبقات الکبری، ج ۱ ص ۱۶۳
- بارش خون از آسمان انگلستان، به نقل از کتاب وقایع عصر انگلوساکسون، ص ۳۸